



موج آرمیده

جهانبخش نورایی



موج نو

نویسنده و کارگردان: احمد طالبی نژاد

مدیر فیلم برداری: فرهاد طالبی نژاد. فیلم بردار دوم: مرتضی خان محمد. مشاور کارگردان: هوشنگ گلگانی. تدوینگر و صداگذار: بابک حیدری. صدابردار: شاهین پورداداشی. با حضور: داریوش مهرجویی، بهمن فرمان آرا، کیانوش عیاری، اصغر فرهادی، پرویز شهبازی، شهرام مگری، با سپاس از وحیده محمدی فر و مونا مهرجویی. تهیه کننده: احمد طالبی نژاد. ۸۲ دقیقه. محصول: ۱۳۹۴ مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی. شروع نمایش: از ۱۸ آبان

سینمای نمایش دهنده: گروه هنر و تجربه.

سه تن از ادامه دهندگان جریان موج نوی سینمایی پس از انقلاب، به دیدار سه تن از پیشگامان موج نو می‌روند. از خلال این ملاقات‌های دوستانه، با گوشه‌هایی از ویژگی‌ها و شرایط پیدایش این جریان در سینمای ایران آشنا می‌شویم.

● سرانجام احمد طالبی نژاد فیلمی ساخت که نباید بگوید شرم‌نامه پیش از این کاری ازم برنمی‌آمد. **موج نو** طراوتی دارد که گویای وجود است و به دل می‌نشیند. فیلم گرم برج‌بن‌جویشی ست که در هم شدن صحنه‌ها و تدوین مفاصلش گاهی تمرکز بیننده را برای دنبال کردن حرف‌ها به هم می‌زند، اما با این حال جذابیتی دارد که اساساً مدیون ساختار مناسب و بالاتر از همه شیرین‌زبانی، رفتار نمکین و حرف‌های پر نکته دوتا از موج نوی‌های کهنه‌کار است. مهرجویی و فرمان آرا، که در سال دیدگی هنوز هم جوان و بی‌پروا و شاداب‌اند. سکندار اصلی البته مهرجویی‌ست که **گاو** او ترجیح‌بند فیلم است و سرورته **موج نو** با آن و اهنگ تیتراژ خاطرمانگیزش جمع‌وجور می‌شود.

جایی سعی شده زندگی فیلم‌سازان با فضای کارهای‌شان قرینه شود. قشنگ‌ترین مخلوط کردن صحنه کباب خوردن **اجاره‌ششین‌ها** با دل و جگر خوردن مهرجویی و اصغر فرهادی است که خیلی تماشایی و پر نشاط از کار درآمده. طالبی نژاد

خوش‌دست زخمی در کوچه تنگ و باریک‌اند، در همان حال از ششوه کارگردانی نامحسوس خود او که آدم‌های حاشیهای هیچ‌گاه از سرشت انسانی دور نیستند، خبر می‌دهد.

در حنصه گفت‌وگوی فرمان آرا و شهبازی انگلیسی حرف زدن فرمان آرا با سگش «جوچو» هم خیلی بازمه است و فیلم با یک اشاره ملیح بخش جالبی از شخصیت فیلم‌سازی که یکی از ایرانی‌ترین فیلم‌ها، **شازده احتجاب**، را کارگردانی کرده نشان می‌دهد. این سگ فارسی‌نشان یکی‌دو بار که سروکله‌اش پیدا می‌شود گفت‌وگو دو سینماگر را به هم می‌زند و شهبازی می‌ترسد مبادا گوازش بگیرد. ظاهراً سگ میانه‌ای با هم‌اندیشی درباره سینمای جدی ندارد!

شروع فیلم با رفتار نارنجی‌پوشی‌ست که راه منتهی به خانه بردارودرخت مهرجویی در محمدمشهر کرج را دارد جارو می‌زند و جایه‌جا تصویر جاروی او و برگ‌های خشک پاییزی به ملودرام‌های هندی و فیلم‌های تقلیدی فردینی قطع می‌شود. رفتار با این استعاره البته خیلی ساده و زودفهم در واقع دارد اثناشغال سینمای تجاری را از جاده می‌روید. به نظر می‌رسد طالبی نژاد جرأت نکرده (و البته امکانش هم نبوده) کافه و ساز و ضرب و رقصه‌های جاق‌وجوله فیلم‌های آکوشتی را در **موج نو** بگذارد و! شاید به سینمای مصر هم که سرمشق کافه‌های فیلم‌فارسی بود اشاره‌ای می‌شد.

در این میان، آن‌چه بی‌خود به فیلم دوست‌داشتنی **موج نو** سنجاق شده گله و شکایت طالبی نژاد از کیمیایی و کمی هم از تقوایی‌ست که قبول نکردند در فیلم او ظاهر شوند. مسلماً این حق آن‌ها بوده که همکاری نکنند یا نکنند، البته اگر قولی داده و به آن پای‌بند نبوده و طالبی نژاد را سر کار گذاشته و دل‌چرکین کرده باشند. کار درستی نکرده‌اند. ولی جای گله‌گزاری در این فیلم نیست. رابطه عشق و نفرت طالبی نژاد و کیمیایی حالا از کفر ایلیم هم مشهورتر است. لازم نبوده طالبی نژاد با شخصی کردن قسمتی از فیلم به آن لطمه بزند. مشاورش، هوشنگ گلگانی هم بد نبود نصیحتش می‌کرد که تسویه‌حساب با کیمیایی را اگر لازم است در جای دیگری دنبال کند. طالبی نژاد از این که تقوایی، به شوخی یا جدی، پیغام داده کس دیگری نقش او را در فیلم بازی کند تعجب می‌کند و می‌گوید مگر می‌شود در یک مستند این کار را کرد؟ بله، می‌شود. کم‌این که تشییع جنازه نزدیک خانه فرمان آرا را برای اشاره به تم پرسه زدن مرگ در فیلم‌ها و ساخته‌اند و این صحنه داد می‌زند که واقعی نیست.

آخر فیلم همان راهی‌ست که رفتار برگ‌های خشک فروریخته خزان‌زده را جمع می‌کرد تا راه براری ظهور موج نو در قیل از انقلاب باز کند. با این وصف، می‌شود امیدوار بود موج دیگری پیدا شود و رفتار برگ‌های خشک سینمای امروز هم بيفتد؟ فرمان آرا و شهبازی با کمی احتیاط و تردید **دوئنده** نادری را سراغ‌از موج دوم می‌دانند اما مگری



اصلاً معتقد است که در عصر فیلم‌برداری با موبایل و به هم خوردن هنجارهای فیلم‌سازی، سینما را دیگری نمی‌شود به شکل مرسوم تعریف و تسلی‌بندی کرد و دنبال موج تازه گشت. واقعیت این است که موج نوی سینمای ایران با انقلاب تمام شد و در تمام این سال‌ها موج تازه‌ای با آن قدرت و گستردگی به وجود نیامده همان طور که در شعر، که در داستان، که در نمایش، که در موسیقی، که در خیلی جاهای دیگر. خوب یا بد هنوز هم این صدای متح‌حسن گاو است که تنین‌انداز است. هنوز هم فیلم‌سازان جوان ما با همه هوش و قریحه‌ای که دارند بر همان موج آرمیده سوارند. با مهرجویی‌اند، یا آرنی آوانسیان، یا نادری، یا کپارستمی، یا حاتمی، یا شهیدتالت، یا کیمیایی، یا کیمیایی، یا نصرت کریمی، یا هریاتش، یا تقوایی، یا بیضایی، یا شسیردل، یا گله. فیلم طالبی نژاد هم کم‌وبیش همین را نشان می‌دهد و روشن می‌کند که دود هنوز از کنده بلند می‌شود. شاگردان به دیدار استادان رفته‌اند و در برابر آن‌ها چیز تازه‌ای ندارند که بگویند. مهرجویی و فرمان آرا فیلم را قیضه کرده‌اند و در واقع کارگردان‌های اصلی آن‌ها هستند. یک جا مهرجویی به فرهادی می‌گوید جای نشستش از عوض کند تا بهتر دیده شود، انگار دارد بازیگری را هدایت می‌کند. به درخواست طالبی نژاد هم که می‌خواهد در حین راه رفتن حرفش را ادامه بدهد گوش نمی‌دهد. این طرفه، فرمان آرا هم به کسی که وسط صحبتش با شهبازی به تلفن او زنگ می‌زند می‌گوید در حال فیلم‌برداری‌ست.

فرهادی در آخر فیلم، شبانه از همان راهی می‌گذرد که رفتار خاک و خاشاک و برگ‌های خشکش را رفته است. اگر مانند فرمان آرای فیلم طالبی نژاد هنوز خوش‌بین و سرزنده باشم و از سختی وحشت نکنم شاید آرزوی بلند شدن دیر با زود یک موج تازه در سینمای ایران خال خامی نباشد. دنباله‌روی و بهره گرفتن از میراث موج نو در سینمای امروز بی‌نمر نبوده و کارهای قشنگ و پربهرایی آفریده شده. اما گاهی آرزوی سر برآوردن موج تازه‌ای با وسعت و تنوع و نیروی خردکننده موج اول، آدم را راحت نمی‌گذارد. البته رخ دادش آسان نیست و هزار جور قیدوبند به پای سینمای متفکر بسته شده (کسی هست بگوید تکلیف نمایش **خانه پدرو** کی روشن می‌شود؟). فضای سرد پاییزی/ زمستانی **موج نو** به شکلی حال و روز ناخوش سینما را می‌رساند و شهبازی ناچار است کاپشنی برای نلزدن قرض کند. اما در این فصل سرما، خانه مهرجویی و فرمان آرا هنوز جابه‌جا پر از سبزه و گل و چای و آتش و کباب و بگویند است و دست‌های پیر مهرجویی با آن لکه‌های قهوه‌ای روی پوست، هنوز می‌تواند با پیانو ملودی دل‌نشین **گاو** را بزند.

موج نو در روز شروع می‌شود و به شب می‌رسد. اتومبیل فرهادی خانه مهرجویی را ترک می‌کند، از جاده تمیزی که رفته و شسته شده و چراغ‌های اطرافش دل تاریکی را سوراخ کرده‌اند می‌گذرد، و رو به آینده می‌رود. ■